

لزوم و چگونگی تعیین مبیع در بیع کلی فی الذمه (مطالعه تطبیقی فقه امامیه، حقوق ایران، انگلستان و مصر)

رسول احمدی فر*

تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۱۰/۱۳؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۰۸/۰۹

چکیده

به موجب بند ۳ ماده ۱۹۰ قانون مدنی، یکی از شرایط اساسی صحت معامله، معین بودن موضوع آن است. در این ماده علم به موضوع معامله از شرایط صحت آن نیست. براین اساس در این مقاله موضوع بحث، لزوم و چگونگی تعیین مبیع کلی فی الذمه است که به روش بنیادی- کاربردی به مطالعه آن می پردازیم. براساس نتایج مقاله، تعیین مبیع کلی فی الذمه در سیستم های حقوقی مورد مطالعه، لازم است و تعیین نشدن آن باعث بطلان قرارداد می شود. مبیع کلی فی الذمه در حقوق ایران از راه توصیف یا انتخاب نمونه تعیین می شود. در حقوق مصر ممکن است افزون بر این موارد، مبیع با اقرار مشتری بر علم به مبیع، نیز تعیین شود. در حقوق انگلستان مبیع کلی فی الذمه به شیوه توصیف، نمونه یا مناسب بودن برای هدف خاص تعیین می شود.

کلیدواژه ها: بیع، تعیین مبیع، علم به مبیع، کلی فی الذمه.

مقدمه

بودن موضوع تفکیک کرد و گفت ممکن است طرفین عالم به موضوع قرارداد باشند اما در عین حال نسبت به اینکه کدام یک از دو کالا موضوع عقد است، تردید داشته باشند؟ چیزی که هدف قانون‌گذار نبوده است و نمی‌خواسته این دو را تفکیک کند. اگر قانون‌گذار معلوم بودن مورد معامله را از معین بودن مورد معامله منفک بداند، این نتیجه را به دنبال دارد که علم به موضوع معامله از شرایط اساسی مورد معامله نباشد (ماده ۱۹۰ ق.م.ا). اما معین بودن شرط اساسی است. نتیجه‌ای که هیچ‌کس به دنبال آن نیست! پس راه‌حل مسئله این است که این دو را یکی بدانیم با این تفصیل که معلوم بودن، راه رفع ابهام است و معین معلوم مبهم نیست.

نهادن شرط علم به مبیع برای صحت بیع (علم به مبیع شرط صحت بیع)

قانون‌گذار معلوم بودن را از شرایط اساسی صحت معامله ندانسته است، اما در ماده ۲۱۶ ق.م.ا از علم اجمالی صحبت کرده و علم به موضوع معامله را از راه‌های رفع ابهام دانسته است که باعث معین شدن آن می‌شود. ماده ۳۴۲ ق.م.مقرر می‌دارد: «مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است»، ناظر بر این است که علم به موضوع معامله از شرایط صحت معامله است. ماده ۳۵۱ ق.م.م در خصوص تعیین مبیع کلی مقرر می‌دارد: «در صورتی که مبیع، کلی یعنی صادق بر افراد عدیده باشد، بیع وقتی صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبیع ذکر شود». در فقه علم به عوضین را از شرایط صحت بیع ندانسته‌اند (یوسفی، ۱۴۱۰: ۵۲۳/۱) و آنچه که لازم دانسته شده، «رفع جهالت از مبیع است» (حلی، ۱۴۰۳: ۳۵۲) به نحوی که غرر منتفی شود. اما در حدیث نبوی علم از ارکان بیع سلف است (أسدی، ۱۴۱۳: ۱۳۵/۵). در کنار این حدیث، شارحین کمتر به لزوم علم به مبیع اشاره کرده و به جای آن بر لزوم رفع جهالت از مبیع تأکید کرده و تعیین مبیع را کافی دانسته‌اند. صاحب‌الکافی فی الفقه هشت شرط را برای صحت سلف ذکر کرده که یکی از آنها تعیین مبیع با توصیف است و لزوم تعیین را به این خاطر شرط می‌داند که «جهل به مبیع عقد را باطل می‌کند» (حلی، ۱۴۰۳: ۳۵۲). در مجمع‌البحرین آمده است که «بیع سلف بیعی است که ثمن آن حال و مبیع با توصیف معین می‌شود» (طریحی،

معین بودن مبیع از شرایط اساسی صحت بیع است. در صورتی که در عقد بیع این نتیجه به‌دست نیامده باشد، عقد باطل است. قانون مدنی ایران برای تعیین مبیع از روش‌های معلوف فقهی، یعنی با توصیف (ماده ۳۵۱ ق.م.ا) یا از طریق نمونه (ماده ۳۵۴ ق.م.ا) استفاده کرده است. مبیع در حقوق مصر در کنار تعیین از شیوه‌های یادشده (أبوسعود، ۲۰۱۰: ۱۰۴)، از راه اقرار مشتری به علم به مبیع نیز تعیین می‌شود. در حقوق انگلستان برای بیع کلی فی‌الذمه اصطلاح مبیع آینده استفاده شده است که به سه شکل معین می‌شود: توصیف، نمونه و مناسب بودن برای هدف خاص. براین اساس، هدف این مقاله بررسی و مطالعه لزوم و چگونگی علم به مبیع کلی فی‌الذمه است و با توجه به اینکه در سیستم‌ها حقوقی مطالعه‌شده، موضوع بحث دارای منابع قانونی و دکترین مناسبی است، ورود آنها در حقوق ایران می‌تواند به نوین ساختن قوانین در خصوص بیع کمک کند. این مقاله در دو بخش به این موضوع خواهد پرداخت: ۱. لزوم معلوم و معین بودن مبیع؛ ۲. چگونگی معلوم و معین کردن مبیع.

لزوم معلوم و معین بودن مبیع معلوم بودن

در بیع کلی فی‌الذمه باید در زمان اجرای تعهد باید به مفاد قرارداد آگاهی داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۷۸/۲) و مشتری هم بایستی با علم به مبیع، همان کالایی را تحویل بگیرد که موضوع قرارداد بوده است. مرجع حل اختلاف در مواقع بروز اختلاف باید بتواند مفاد عقد را شناسایی کند. هدف از علم به موضوع معامله رفع غرر از آن است و به این منظور قانون‌گذار معین بودن را از شرایط اساسی موضوع معامله دانسته است. ماده ۱۹۰ ق.م.ا که در بیان شرایط اساسی معاملات است، از علم صحبتی نکرده و آن را جزء شرایط اساسی صحت معامله ندانسته است. ماده ۲۱۶ ق.م.ا در خصوص علم به مبیع و در بیان رفع ابهام از مبیع مقرر می‌دارد: «مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است». لذا ممکن است بحث واحد یا کثرت، معین و معلوم بودن مبیع مطرح شود.

وحدت یا کثرت، معلوم و معین بودن مبیع

علم در مقابل جهل است و هر چیز معلوم، مجهول نیست. به آنچه علم داریم، تردید نداریم. انسان عالم به موضوع انسانی مردد نیست. پس چگونه می‌توان علم به موضوع را از معین

۱. برای دیدن نظر مخالف: کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۰۹-۱۱۰؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۷۷/۲؛ شهیدی، ۱۳۸۰: ۳۰۶

آن مطابق قواعد عامه بیع تعیین می‌شود، دامنه بیشتری دارد^۱. «تعیین بیع باعث تمیز می‌شود. علم باعث شناخت اوصاف بیع است و ممکن است بیع معین باشد بدون اینکه مشتری علم کافی به آن داشته باشد. بنا بر شرط بودن علم کافی به بیع، که ضامن سلامت رضای مشتری است، علم به بیع باید وقت تأیید عقد یا قبل از آن موجود باشد» (منصور، ۱۹۵۶: ۶۸؛ خضر، ۱۹۷۲: ۵۳). «تحقق علم در این زمان باعث تحقق هدف (علم به بیع) می‌شود و منتج به روشن شدن رضای مشتری» (قاسم، ۲۰۰۸: ۹۲). «علم به بیع با ذکر جنس، نوع و مقدار آن حاصل می‌شود. مثلاً بگوید صد متر پارچه هندی خوب» (سنهوری، ۲۰۰۹: ۲۲۵-۲۲۶). بر اساس ماده ۴۱۹ ق.م.مصر، «۱. مشتری باید به بیع علم کافی داشته باشد. علم کافی زمانی محقق می‌شود که اوصاف اساسی آن کاملاً بیان شده و بر این اساس بیع شناخته شود؛ ۲. اگر در عقد ذکر شود که مشتری عالم به بیع است، حق درخواست ابطال بیع به ادعای عدم علم به بیع ساقط می‌شود. مگر اینکه تدلیس یا بیع را ثابت کند.» و «هدف قانون‌گذار از این ماده این بوده که حمایت بیشتری نسبت به قواعد عمومی قراردادها در بیع از رضای مشتری کند و حمایت موجود در قواعد عمومی قراردادها در بحث عیوب اراده را کافی ندانسته است. آن مقدار اضافه این است که مشتری باید علم کافی به بیع داشته باشد والا مشتری حق ابطال بیع را خواهد داشت» (قاسم، ۲۰۰۸: ۹۰). با توجه به بند ۲ ماده ۴۱۹ ق.م.مصر، در صورتی که مشتری به بیع علم نداشته باشد، برای او حق درخواست ابطال عقد وجود دارد: «اگر در عقد بیع ذکر شود که مشتری به بیع علم دارد حق درخواست ابطال بیع از طرف او یا ادعای عدم علم به بیع ساقط می‌شود...». در این صورت عقد بیع ابطال پذیر است. «سبب آن تقریر قابلیت بطلان عقد به لحاظ عدم حصول علم است، و علت آن نیز بر اساس خیار رؤیت در شریعت اسلام می‌باشد که منشأ احکام علم به بیع است، که فقط برای مشتری وجود دارد نه بایع» (فرج، ۲۰۰۲: ۹۴-۱۱۱). اگر برای مشتری علم به بیع محقق نشود، حق درخواست بطلان عقد را به شیوه‌های حصول علم که بیان شد، دارد. البته در خصوص مبنای این بطلان اختلاف نظر وجود دارد و علت آن اختلاف درباره شرط بودن علم به بیع است که آیا شرط مستقلاً برای صحت رضای مشتری موجود است یا

۱۴۰۸: ۴۰۱ / ۱). شیخ الطائفه در نهایه در بیان شروط سلف مقرر می‌دارد: «تمیز جنس بیع از غیر آن (معین بودن بیع) و تحدید آن با وصف، اگر جنس ذکر نشود و توصیف نشود، بیع باطل است» (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۹۵). ایشان در جای دیگر از «لزوم معین بودن وسیله ارزیابی بیع (پیمانه و وزن) صحبت می‌کند» (طوسی، ۱۳۷۸: ۱۶۹ / ۲). قاضی ابن‌براج در کتاب مهذب «بیع سلف را بیع موصوف در ذمه می‌داند که به موجب آن کالایی که با وصف تعیین می‌شود، برای مدت معینی پیش‌فروش می‌شود» (قاضی ابن‌براج، ۱۴۰۶: ۳۵۱ / ۱). ابن‌ادریس حلی در کتاب سرائر ضمن تشریح بیع سلف، شروط مربوط به تعیین آن را چنین بیان داشته است: «۱. تمیز بیع از غیر آن؛ ۲. تحدید بیع با توصیف آن؛ ۳. ضبط بیع به واسطه صفات آن. در نهایت بر لزوم معلوم بودن پیمانه و وسیله سنجش بیع اشاره می‌کند و مقرر می‌نماید میزان بیع بر این اساس بایستی معلوم باشد» (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳۰۶ / ۲).

در حقوق مصر «موضوع تعاقد باید تحدید شود. متعاقد فقط ملزم و متعهد به آن چیزی است که در عقد آمده است» (سنهوری، ۲۰۰۹: ۴۰۸-۶۵۸). بند ۱ ماده ۴۱۹ ق.م.مصر در بیان لزوم علم به بیع توسط مشتری مقرر می‌دارد: «مشتری بایستی به بیع علم کافی داشته باشد». بیع شیء مستقبل صحیح است اما این شیء باید ایجادشدنی باشد و خصایص آن نیز معین شود و بیع به گونه‌ای توصیف شود که از مشتری رفع جهالت شود. در حقوق این کشور اثر جهل مشتری به بیع ابطال‌پذیر بودن بیع است. این از بند ۲ ماده ۴۱۹ ق.م.مصر دریافت می‌شود، «اگر در عقد بیع ذکر شده باشد مشتری عالم به بیع است، حق او در دعوی بطلان بیع به لحاظ عدم علم به بیع ساقط می‌شود...» و «درخواست ابطال فقط به مصلحت مشتری است و برای مصلحت او تقریر شده است» (قاسم، ۲۰۰۸: ۹۴-۱۶۱). معلوم بودن بیع برای مشتری از شرایط بیع است. در ماده ۴۱۹ ق.م.مصر بر اشتراط علم به بیع اکتفا شده و علم را تعریف نکرده است. بعضی چنین گفته‌اند: «معنای علم از هدف بیان آن فهمیده می‌شود، و آن عبارت است از اینکه بایستی اراده مشتری نسبت به بیع روشن شود، و آن عبارت است از علمی که شایستگی این را داشته باشد که به رضای سالمی برای خرید تعلق گیرد» (شرقاوی، ۱۹۷۵: ۳۸). نویسندگان مصری به پیروی از قانون، بین معلوم و معین بودن بیع تفاوت قائل شده‌اند (فرج، ۲۰۰۲: ۱۰۵). ممکن است بیع به اندازه کافی معین باشد بدون اینکه مشتری به آن علم داشته باشد. «علم از مجرد معرفتی که با

۱. مقتضای قواعد عامه این است که محل التزام باید معین یا قابل تعیین باشد والا عقد باطل است. همان‌گونه که تحقق نیافتن علم مشتری به بیع، باعث ایجاد حق درخواست ابطال بیع برای مشتری می‌شود.

فقط برای تطبیق با قواعد عمومی قراردادها در خصوص اشتباه است؛ مانند عیبی از عیوب رضا؟ گفتنی است، برخی علم به بیع را با توجه به قواعد اشتباه شرط دانسته‌اند (سلطان، ۱۹۹۲: ۷۲؛ مرقس، ۱۹۹۸: ۳۰۶؛ سنه‌وری، ۲۰۰۹: ۴/۱۲۰؛ عدوی، ۱۹۸۸: ۹۰). مطابق این نظر اگر به دلیل جهل مشتری، حکم به بطلان عقد به بیع داده شود، این حکم بر مبنای اشتباه است. فایده ماده ۴۱۹ ق.م در معاف شدن مشتری از اثبات اشتباه پدیدار می‌شود. برخلاف قواعد عامه، بایع در صورت اجتناب از بطلان بیع، باید ثابت کند مشتری به اشتباه نیفتاده است. «بعضی دیگر نظر بر ابطال بیع به خاطر عدم علم به بیع مستقلاً و بدون توجه به احکام اشتباه دارند. در ابطال به سبب عدم علم به بیع، کافی است مشتری ثابت کند به بیع علم نداشته است. مجرد عدم علم به او حق درخواست ابطال به این سبب می‌دهد ولو در اشتباه نباشد و او حق درخواست ابطال را دارد بدون اینکه شروط اشتباه برای او فراهم باشد» (فرج، ۲۰۰۲: ۱۱۱). «نه اثبات اشتباه بر عهده مشتری است، و نه اثبات اینکه دیگری مثل او در چنین اشتباهی بوده یا بیان این موضوع برای او مثل احکام اشتباه سهل باشد. مؤدای این نظر که نظر راجح می‌باشد، این است که شرط علم به بیع شرط مستقلاً برای صحت رضای مشتری است» (قاسم، ۲۰۰۸: ۹۶-۹۷). «بطلانی که در ماده ۲/۴۱۹ قانون مدنی مقرر شده، نتیجه‌ای مستقل از عدم علم کافی به بیع است و مربوط به نظریه اشتباه نیست. بلکه نتیجه عدم روشن شدن رضای مشتری به اوصاف بیع در نتیجه تخلف بایع از انجام تعهدش مبنی بر بیان تمام خصوصیات بیع در زمان انعقاد عقد است» (مهدی، ۱۹۹۰: ۱۰۸).

معین بودن

یکی از شروط بیع معین بودن آن است (بند ۳ ماده ۱۹۰ ق.م). منظور از معین بودن بیع در بیع کلی فی‌الذمه، تعیین نوع بیع است به گونه‌ای که از انواع دیگر کالاها تشخیص داده شود. بیع کلی باید «موضوعی معین داشته باشد و مورد این معامله که همان بیع کلی است، باید مورد بین چند امر نباشد» (امامی، ۱۳۶۴: ۱/۴۳۱)، اعم از اینکه معین یا قابل تعیین باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲/۱۸۶). ماده ۲۱۶ ق.م مقرر می‌دارد: «مورد معامله نباید مبهم باشد، مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی باشد». تردید و ابهام در خصوص معامله باعث می‌شود که معلوم نباشد بیع کدام‌یک از دو یا چند کالای معین است یا اینکه کیفیات آن معین و معلوم نباشد.

در حقوق مصر بیع باید چیزی باشد که میزان آن تعیین‌شدنی باشد و صفت آن به گونه‌ای تعیین شود که پس از آن تفاوتی باقی نماند (سنه‌وری، ۲۰۰۹: ۴/۲۲۰). اگر بیع مثلی غیر معین باشد، باید به گونه‌ای معین شود که از آن رفع جهالت شود. «تعیین بیع باید به گونه‌ای باشد که از آن رفع جهالت شود. در این راه احتیاج به رؤیت مشتری نیست» (أبوسعود، ۲۰۱۰: ۱۱۵-۱۱۴-۱۰۴-۱۰۳) و «به لحاظ اینکه در زمان عقد ذاتاً غیر معین است، نمی‌توان در زمان عقد آن را تعیین کرد» (سنه‌وری، ۲۰۰۹: ۴/۵۶۱). ماده ۱۳۳ ق.م مصر در این خصوص مقرر می‌دارد: «۱. اگر محل التزام ذاتاً معین نباشد باید نوع و مقدار آن معین باشد و گرنه عقد باطل است؛ ۲. محل (موضوع) بیع کافی است نوعاً معین باشد. در صورتی که عقد متضمن چیزی باشد که مقدار را معین کند، کافی است و اگر طرفین بر کیفیت عقد تراضی نکنند و با عرف یا چیز دیگری نتوان به آن رسید، مدیون متعهد به تسلیم نوع متوسط است». اگر شیء ذاتاً غیر معین باشد، جنس، نوع و مقدار آن باید معین باشد. اگر مقدار معین نشده باشد، عقد باید متضمن چیزی باشد که بتواند آن را معین کند، مثلاً «اگر تعهد به دادن غذای یک بیمارستان بدون تعیین مقدار آن باشد، مقدار از طریق کارکنان بیمارستان قابل تعیین است» (سنه‌وری، ۲۰۰۹: ۱/۴۲۲-۴۲۳؛ سنه‌وری ۲۰۰۹: ۴/۲۲۵-۲۲۶).

معلوم و معین بودن در حقوق انگلستان

در قوانین انگلستان که مربوط به فروش کالا است، درباره معین و معلوم بودن بیع صراحتاً شرطی وجود ندارد. ماده ۷ قانون بیع انگلستان موضوع قرارداد بیع را کالای موجود می‌داند. کالای موجود کالایی است که در زمان انعقاد قرارداد موجود و معین است. این تعیین ممکن است با مشاهده یا توصیف باشد (ماده ۱۵ Sale of Goods 1979؛ ماده ۳ SGs) یا از روی نمونه (ماده 17 Sale of Goods 1979؛ ماده 5 SSGS) و یا با این قید که بیع باید برای هدف خاصی مناسب باشد (SG 1979 s 16). در حقوق انگلستان موضوع قرارداد بیع سه شکل دارد: «۱. کالای موجود و تحت تملک بایع که ممکن است خاص و یا نامعین باشد. «بیع خاص مبیعی است که در زمان قرارداد معین و معلوم و موجود باشد. بیع غیر معین، در زمان انعقاد قرارداد ممکن است موجود باشد، مثل موردی که بیع مقدار معینی از یک کل است» (Marsh, 1994: 89)؛ ۲. کالای آینده کالایی است که هنوز

1. Sale Of Goods Act 1979 & Supply of Goods And Services Act 1982

ناشی از مجهول بودن وسیله تعیین باشد یا مورد دیگری (محقق حلی، ۱۳۷۳: ۱/۳۱۹؛ نجفی، ۱۳۷۳: ۲۴/۲۹۶). در حقوق مصر «میزان مبیع بایستی به واسطه کیل یا وزن معلوم باشد» (خضیر، ۱۹۹۳: ۲۰۲؛ سنهوری، ۲۰۰۹: ۴/۲۲۰). «ذکر مقدار تاجایی در بیع سلم مؤثر است که کالاهایی که قابل تعیین، قابل توزین و پیمانه شدن نباشند، قابلیت سلم ندارند» (یوسف بن اطفیش، ۱۴۰۷: ۸/۲۸۱).

بیان جنس

جنس در بحث قراردادها دو مفهوم دارد: ۱. ماده‌ای که مبیع از آن تشکیل شده است و در این معنی جنس ماهیت مبیع را تشکیل می‌دهد (شهیدی، ۱۳۸۰: ۲۹۵)؛ ۲. عواملی که در جنس مبیع دخالت و بر آن اثر دارند و جنس آن را تشکیل می‌دهند، مانند اوصاف مبیع یا مقدار آن یا اثری که کشور سازنده یا شخص سازنده بر جنس دارند. «در بیع سلم ذکر جنس مبیع از شروط صحت قرارداد است» (حلی، ۱۳۷۲: ۲۹۴؛ محقق حلی، ۱۳۷۳: ۱/۳۱۸؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۹۴). «ضابطه در ذکر جنس آن است که هرآنچه به سبب آن اختلاف ایجاد می‌شود، ذکر آن لازم است» (محقق حلی، ۱۳۷۳: ۱/۳۱۸) و «لفظ خاصی است که برای شیء مورد نظر به کار می‌رود، همچنان که در سرائر، تذکره، تحریر، دروس، لمعه و غیره بیان شده و هدف از جنس واحد حقیقت نوعیه است» (نجفی، ۱۳۷۳: ۲۳/۳۳۸؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴: ۶/۳۴). البته برخی جنس را مرتبط با هدفی دانسته‌اند که خریدار از ورود در معامله دارد: «اگر دو شیء در منفعتی که از آنها قصد شده، اختلاف داشته باشند، با یکدیگر تفاوت دارند هر چند که به یک اسم باشند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲/۲۵۸). در هر حال «جنس به گونه‌ای در قرارداد باید ذکر شود که از مبیع رفع جهالت شود» (خمینی، ۱۳۶۸: ۲/۴۳۵؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲/۱۷۸). در حقوق مصر جنس و نوع مبیع باید به گونه‌ای صحیح در عقد بیان شوند. در صورتی که عقد در این خصوص ساکت باشد، بایع ملزم به تسلیم کالایی از نوع متوسط است. البته این در حالی است که با مراجعه به عرف نتوان به این موضوع علم پیدا کرد (قاسم، ۲۰۰۸: ۲۷۰-۹۲-۹۱).

بیان وصف

یکی از شروط سلف را ذکر وصف دانسته‌اند به گونه‌ای که رافع جهالت باشد» (علامه حلی، ۱۳۷۲: ۲۳۵). «در صورتی که مورد معامله کلی فی الذمه باشد، بدیهی است که با مشاهده نمی‌تواند معلوم شود و صرفاً با معرفی و توصیف معلوم می‌شود» (شهیدی، ۱۳۸۰: ۳۰۰). «کالایی که موضوع قرارداد است، می‌بایست در

ایجاد نشده، یا اینکه وجود دارد ولی بایع آن را ندارد. «کالای آینده کالایی است که بایع بایستی آن را تولید کند یا به دست آورد یا محصولی است که می‌خواهد بکار» (Marsh, 1994: 89). در دعوای Howell v Coupland که موضوع قرارداد این دعوا فروش دویست تن گوجه‌فرنگی مزرعه خاصی بود، رأی داده شد با اینکه کالا هنوز موجود نیست، خاص است. به خاطر قواعد مربوط به عقیم ماندن قرارداد در کامن‌لا که عدم رویش کالا مانع قرارداد است؛ ۳. کالای احتمالی یا شانسی^۱ (قانون‌گذار این مورد را بیان نکرده است). این مورد با کالای آینده متفاوت است، و به این ترتیب است که توافق برای خرید کالا از محل خاصی می‌شود (مثل محصول مزرعه خاص)» (Atyabs, 2010: 80-81).

روش معین و معلوم کردن مبیع کلی فی الذمه

قانون‌گذار در حقوق ایران دو روش برای تعیین مبیع در نظر گرفته است: ۱. توصیف مبیع که در این روش مبیع از راه بیان مقدار، جنس و وصف، معین و معلوم می‌شود (صفایی، ۱۳۸۵: ۲/۱۳۲). «اگر مبیع دارای علامت تجاری باشد (مانند چای بسته‌بندی‌شده)، حاجت به توصیف نیست (بیع نشان‌واره)» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۲۶۷). اما «مقدار در هر صورت بایستی ذکر شود» (امامی، ۱۳۶۴: ۱/۴۳۹-۴۴۰)؛ ۲. تعیین از روی نمونه. در حقوق مصر در کنار تعیین به روش توصیف و نمونه، تعیین به شیوه اقرار مشتری بر علم به مبیع نیز امکان‌پذیر است. در حقوق انگلستان ممکن است تعیین مبیع از راه توصیف، نمونه یا قید مناسب بودن برای هدف خاصی باشد.

تعیین از راه توصیف بیان مقدار

منظور از مقدار، کمیت مورد عقد است که «متناسب با واحد اندازه‌گیری خودش تعیین می‌شود» (خمینی، ۱۳۶۸: ۳۵/۴۳۵) و میسر می‌زانی از کالای موضوع عقد بوده و «در بیع کلی فی الذمه از شروط صحت است» (حلی، ۱۳۷۲، ۲۹۴). «تعیین مقدار باید به گونه‌ای باشد که از زیادتی و نقصان مصون باشد» (عاملی، ۱۳۸۰: ۱/۲۴۱). اما در هر صورت تابع عرف محل قرارداد است (شهیدی، ۱۳۸۶: ۳۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴: ۶/۵۶). در صورتی که مقدار مجهول باشد، بیع باطل است اعم از اینکه این جهل

۱. برای دیدن نظر مخالف رک: کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲/۱۸۰.

اوصاف اساسی تعیین شود. با توجه به اینکه اشاره به جنس تنها نوع کالای مورد معامله را معین می‌کند و از هر جنس کالاهای گوناگونی فراهم می‌آید و تنها با توصیف موضوع انتقال می‌توان آن را از دیگر کالاهای هم‌جنس ممتاز کرد. تذکر به اینکه موضوع تعهد برنج یا اتومبیل است، به تنهایی ابهام آن را از بین نمی‌برد و «غرر» را منتفی نمی‌سازد» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲/ ۱۸۰). بیان اوصاف مبیع تا جایی اهمیت دارد که «عدم ذکر وصف باعث عدم صحت سلم می‌شود» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴: ۶/ ۵۸) و «اگر مبیع از کالاهایی باشد که اوصاف آن قابل تعیین نباشد، قابلیت سلم ندارد» (محقق حلی، ۱۳۷۳: ۱/ ۳۱۸؛ حسین عاملی، ۱۴۱۴: ۳/ ۲۴۰) و «اگر وصفی ذکر شود که شناسایی آن ممکن نباشد، سلم باطل است» (نجفی، ۱۳۷۳: ۲۴/ ۲۷۹). ضابطه تعیین اوصاف مبیع از طرف قانون‌گذار بیان نشده و به همین دلیل، درباره اوصافی که آگاهی به آنها شرط درستی معامله است، اتفاق نظر وجود ندارد. ۱. ذکر «هر وصف که در بهای مورد معامله مؤثر باشد و اندازه آن را معین کند، ضروری است» (انصاری، ۱۳۸۵: ۲/ ۳۰۰؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲/ ۱۸۰). «این اختلاف ثمن باید به گونه‌ای باشد که در بیع سلم عرفاً قابل تسامح نباشد» (نجفی، ۱۳۷۳: ۲۴/ ۲۷۴-۲۷۵)؛ ۲. «ذکر اوصاف تاجایی که رفع غرر عرفی شود، لازم است» (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸: ۵۸)؛ ۳. در بیان اوصاف مبیع «احتیاج به توصیف نهایی (زیاد) نیست بلکه بایستی به آنچه که بنا بر اسم آن کالا برای آن استفاده می‌شود، اکتفا کرد البته شرط بهترین یا پست‌ترین به خاطر تعذر انجام صحیح نیست» (محقق حلی، ۱۳۷۳: ۱/ ۳۱۸)؛ ۴. بیان اوصاف تا جایی لازم است که «در زمان اختلاف بتوان با مراجعه به عرف از آن رفع اختلاف شود» (همان، ۱/ ۳۱۸)؛ ۵. «در بیع کلی مبیع بایستی به گونه‌ای توصیف شود تا از آن رفع جهالت شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲/ ۱۷۸؛ بند ۳ ماده ۱۹۰ ق.م. ماده ۲۱۶ ق.م)؛ ۶. براساس ماده ۳۵۱ ق.م نحوه عبارت قانون مدنی به گونه‌ای است که ذکر کلیه اوصاف مبیع را لازم دانسته و صحت بیع را مشروط به بیان وصف مبیع دانسته است (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۹۵؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۳۲). قانون‌گذار قیدی برای محدوده اوصاف نگذاشته است و نمی‌توان ادعا کرد که بعضی اوصاف، مانند رنگ، با بعضی دیگر از نظر اهمیت متفاوت‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲/ ۱۸۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۱۰؛ شهیدی، ۱۳۸۰: ۱۶۹-۱۶۸). در صورتی که در زمان قرارداد اوصافی از مبیع بیان نشود، نمی‌توان به حکم ماده ۲۷۹ ق.م عمل کرد، زیرا حکم این ماده مربوط به اوصاف مبیع نیست و منظور قانون‌گذار این نبوده است که طرفین در زمان انعقاد قرارداد بتوانند اوصافی از مبیع را بیان نکنند. «چون بیع از عقود مخاطره است در مرحله انعقاد باید وصف مبیع ذکر شود و گرنه بیع باطل است»

(جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۹۴). در حقوق مصر «یکی از طرق علم به مبیع توصیف است و توصیف باید اساسی باشد» (قاسم، ۲۰۰۸: ۹۱) و در زمان عقد انجام شده و به گونه‌ای باشد که به واسطه آن امکان شناسایی مبیع وجود داشته باشد. این اصل در حقوق ایران نیز باید اعمال شود و مبیع در نظر طرفین و مطابق با عرف معین و معلوم باشد. حتی در داد و ستد عین کلی برای «شرط صفت» فایده بیشتری قائل شده‌اند و «لازم دیده‌اند شرط صفت صراحتاً یا ضمناً در قرارداد باشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۴۸).

ماده ۴۱۹ ق.م مصر مقرر می‌دارد: «...علم در صورتی کافی است که عقد بیان کننده مبیع و اوصاف اساسی آن به گونه‌ای باشد که بتوان آن را شناسایی کرد». البته قانون‌گذار به علم از راه مشاهده یا معاینه اکتفا نکرده، بلکه مقرر کرده است که اگر عقد بیع شامل مبیع و اوصاف اساسی آن باشد، این قائم‌مقام دیده می‌شود و باید مبیع را مطابق با نمونه تسلیم کند.

ماده ۱۵ قانون سال ۱۹۷۹ انگلستان در خصوص شناسایی بیع با توصیف مقرر می‌دارد: «اگر در قرارداد فروش کالا، فروش با توصیف باشد، یک شرط ضمنی مبنی بر اینکه کالا باید مطابق با توصیف باشد وجود دارد، و اگر فروش از روی نمونه و توصیف باشد، اگر کالا مطابق با وصف نباشد ولی مطابق با نمونه باشد کافی نیست». همچنین «فروش با توصیف در مواردی است که کالای موضوع قرارداد دیده نشده است، در نتیجه فروش کالاهای آینده یا غیر معین با توصیف است» (Atiyahs, 2010: 152). اگر کالا با وصف فروخته شود، باید مطابق اوصاف مقرر بین طرفین در زمان انعقاد قرارداد بیع یا هر زمان دیگری پیش از تحویل کالا باشد. «این قاعده با S.13 از SGA1979 کنترل شده است. جایی که یک فروش با توصیف است، یک شرط ضمنی مبنی بر این که کالا با توصیف مطابقت خواهد داشت، وجود دارد و این شرط ضمنی هر جا که خریدار به توصیف اطمینان کرده باشد، اعمال خواهد شد» (Marsh, 1994: 141). همانند کالاهای خاص در خصوص «کالای کلی» نیز ممکن است فروش با توصیف انجام شود. «در پرونده Barley V Whipp [1990]LQB 513 که در آن یک آیتم به شکل خاصی شناسایی شده بود، برای مثال میز چپیندال^۳ من، اینجا مبیع یک کالای خاص است SGA 1979, s61. اگر مبیع بدون تعیین آیتمی خاص از نوعی خاص

1. Spes

2. Generic Goods

3. Chippendale

باشد (مثلاً ده تن گندم) این یک بیع کلی است^۱. قسمت ۳ ماده ۱۳ بیانگر این است که انتخاب خریدار، فروش با توصیف نیست؛ مانند انتخاب کالا در یک فروشگاه از سوی خریدار. عملاً همه فروش‌ها با توصیف صورت می‌گیرد مگر اینکه خریدار به نوع خاصی از میبع اشاره کرده باشد که می‌خواهد بخرد، بدون اینکه آن را به هر شکلی توصیف کند. خود کالا هم بر حسب یا بسته توصیفی نداشته باشد. به‌رحال برای اعمال ماده ۱۳ باید میبع برای مشتری به نوعی اطمینان‌آور توصیف شده باشد. پرونده Leinster Enterprises V Christopher Hull Fine Art Ltd Harlington And مربوط به فروش یک تابلو نقاشی بود که مشخص شد متعلق به کسی که در کاتالوگ نام وی آمده بود، نیست. به‌عنوان یک مسئله واقعی مشخص شد که خریدار به این نسبت اعتماد نکرده است. در نتیجه یک فروش با توصیف نمی‌باشد. نکته دیگر اینکه «تشخیص اظهارات مبین کیفیت و توصیف مهم است؛ مثلاً توصیف یک اتومبیل با عنوان جدید! ولی اگر گفته شود «شتاب خوبی دارد» این عبارتی درباره کیفیت است و مشمول ماده ۱۳ نمی‌شود. به‌رحال عبارات آگهی تبلیغات ممکن است به‌عنوان قسمتی از توصیف به‌شمار آید، حتی اگر کالاها بعداً بازرسی شوند. در پرونده Beale v Taylor خودرویی با عنوان مدل ۱۹۶۱ تبلیغ شد که از دو نیمه به‌هم جوش خورده ترکیب شده و فقط یکی از دو قسمت در سال ۱۹۶۱ ساخته شده بود. رأی داده شد که این موضوع ماده ۱۳ را نقض کرده است» (Stone, 2009: 278).

تعیین از روی نمونه

بعضی مواقع طرفین به‌دلیل دقت بیشتر یا به علت آسان‌تر بودن در زمان انعقاد عقد با ارائه نمونه توافق می‌کنند تا فروشنده میزانی معین مطابق با نمونه تعیین شده در سررسید به خریدار تحویل دهد و «به دلالت آنچه از میبع که دیده شده برآنچه که دیده نشده، مبنی براینکه آنچه که دیده نشده، مطابق آنچه باشد که دیده شده است» (انصاری، ۱۳۸۵: ۲/۲۹۹). میبع را تعیین می‌کنند. در این صورت طرفین از بیان کلیه اوصاف میبع بی‌نیاز می‌باشند (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۴/۱۱۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۳۰۰). البته «در موردی که میبع از اموالی است که اطلاع بر اوصاف کیفی نتواند مقدار ارزش را تعیین کند، تعیین نمونه کافی نیست و طرفین می‌بایست در این موارد مقدار و جنس و وصف میبع را ذکر کنند» (امامی، ۱۳۶۴: ۱/۴۳۶). ماده ۳۵۴ ق.م.دراين

کلی فی الذمه کم‌رنگ‌تر است. در حقوق مصر اگر بیع براساس نمونه تمام شود، میبع باید مطابق با نمونه تسلیم شود. معین کردن میبع در صورتی که کل میبع مطابق با گزیده باشد، تمام می‌شود و این نوع تعیین میبع، مرسوم بیع تجاری است. بند ۱ ماده ۴۲۰ ق.م. مصر مقرر می‌دارد: «۱. اگر بیع از روی گزیده باشد باید میبع مطابق با آن باشد». ماده ۴۴۴ ق.م. مصر نیز در این خصوص مقرر می‌دارد: «اگر بیع از روی نمونه انجام شود، بایع ضامن وجود صفات نمونه در مال‌التجاره است». مطابق با قواعد عامه، مدیون باید تعهدش را به همان نحوی که بر عهده گرفته است، ایفا کند و متعهدله مجبور به قبول کالایی که مطابق با نمونه یا کیفیت نیست، نمی‌باشد، هرچند بهتر است که باشد. «اگر راجع به کیفیت میبع توافق نشده باشد و بیع از روی نمونه باشد باید میبعی که تسلیم می‌شود، مطابق با نمونه باشد» (قاسم، ۲۰۰۸: ۲۷۱-۲۷۰، ۱۶۹-۱۶۵). «نمونه طرفین را از تعیین اوصاف میبع راحت می‌کند، و نمونه میبع کوچکی است. نمونه راهی برای تعیین میبع است. اگر طرفین توافق کنند و بیع از روی نمونه باشد، میبع باید مطابق با آن باشد» (سنهوری، ۲۰۰۹: ۴/۲۳۵-۲۳۶). «اینکه گفته شود بیع از روی نمونه، بیع معلق است مشروط بر اینکه مطابق با نمونه باشد، یا معلق به شرط فاسخی است، صحیح نیست» (أبوسعود، ۲۰۱۰: ۱۰۹). در حقوق مصر بیع از روی نمونه را متفاوت از بیع با توصیف دانسته‌اند. «در بیع از روی نمونه کل میبع می‌بایست مطابق با نمونه باشد اما در بیع دوم کافی است که میبع (کالای تحویلی) عناصر اساسی را دارا باشد و در صورتی که میبع مشتری را به هدفش برساند، کفایت می‌کند» (أبوسعود، ۲۰۱۰: ۱۰۹). زمانی که بیع از روی نمونه تمام شود میبع باید مطابق با نمونه باشد، پس اگر میبع مطابق نباشد، مشتری می‌تواند میبع را رد کند اگرچه بایع ثابت کند که میبع از نوع بهترین یا بهتر از نمونه است. «اگر مشتری مدعی عدم مطابقت میبع با نمونه شود، بایع

1. Sale Of Generic Goods
2. New

باید مطابقت را ثابت کند و می‌توان از نظر کارشناس در این صورت استفاده کرد، ولی اگر نمونه در اختیار مشتری باشد، مشتری باید ثابت کند که مطابقت ندارد» (أبوسعود، ۲۰۱۰: ۱۰۹).

ماده ۱۷ قانون بیع انگلستان مصوب ۱۹۷۹ با عبارت «Sale by Sample» این بیع را شناسایی کرده است. مطابق بند ۱ این ماده: «قرارداد فروش در صورتی قرارداد فروش مطابق نمونه است که یک شرط صریح یا ضمنی با این مفهوم در آن باشد» و در صورتی که کالایی از روی نمونه فروخته شده باشد، کالا باید مطابق با نمونه باشد. «فروش در صورتی از روی نمونه است، که طرفین چنین قصدی داشته باشند» (Atiyahs, 2010: 205). در مواردی که فروش از روی نمونه است یک شرط ضمنی به موجب S15 وجود دارد مبنی بر اینکه: ۱. مبیع مطابق با نمونه خواهد بود؛ ۲. کالا بدون عیب خواهد بود. «این ماده به نظر می‌رسد که مشکل تفسیری نخواهد داشت» (Stone, 2009: 202). بعضی هم در این باره توضیحی نداده و گفته‌اند «این مورد مسئله خاصی جهت بحث ندارد» (Stone, 1995: 289).

اقرار مشتری بر علم به مبیع

در حقوق مصر، در صورتی که مشتری اقرار کند عالم به مبیع است، این اقرار جایگزین رؤیت یا معاینه مبیع می‌شود. این موضوع را قسمت دوم ماده ۴۱۹ ق.م چنین مقرر کرده است: «اگر در عقد ذکر شود که مشتری عالم به مبیع است، حق درخواست ابطال بیع به ادعای عدم علم به مبیع از طرف او ساقط می‌شود مگر با اثبات تدلیس بایع». اقرار مشتری مبنی بر علم به مبیع، حق او را بر مبنای عدم علم به مبیع ساقط می‌کند، اعم از اینکه در زمان ادعا به مبیع علم داشته باشد یا نه. در حالت اخیر مشتری می‌تواند به خاطر نداشتن علم اعتراض کند. اگر ثابت شود که اقرار مشتری به علم نتیجه تدلیس بایع بوده است، در این صورت حق درخواست ابطال بیع از طرف مشتری ساقط نمی‌شود و بار اثبات بر عهده مشتری است. این نوع تعیین فرع بر تعیین از شیوه‌های دیگر است. مشتری ممکن است به یکی از روش‌های دیگر به مبیع علم پیدا کرده باشد، اما لازم نیست به آن اشاره‌ای شود و همین‌که اقرار به علم کند، کافی است.

مناسب بودن مبیع برای هدف خاص

روش دیگری که برای تعیین مبیع در حقوق انگلستان می‌توان از ماده ۱۶ قانون فروش کالا استخراج کرد، موردی است که خریدار در زمان انعقاد قرارداد به فروشنده می‌گوید کالا را برای هدف خاصی می‌خواهد. در این صورت تحت شرایطی کالایی

که بایع به مشتری تسلیم می‌کند، باید به نحو معقولی برای این هدف مناسب باشد. ماده ۱۶ قانون فروش کالا مصوب ۱۹۷۹ در قسمت مربوط به شرایط ضمنی در خصوص کیفیت و سازگاری مبیع مقرر می‌دارد: «بر اساس مقررات این قانون و قوانین قبلی، هیچ شرط ضمنی مبنی بر وجود تعهد یا شرطی در مورد اینکه کالایی که به موجب قرارداد تهیه شده است، بایستی برای هدف خاص مشتری سازگاری لازم و کیفیت مناسب داشته باشد، وجود ندارد مگر در این موارد: ۱. در صورتی که خریدار صراحتاً یا ضمناً بایع را از هدفی که از خرید کالا دارد آگاه کرده، بتواند ثابت کند که به مهارت یا قضاوت بایع اطمینان کرده است و کالا هم از کالاهای موضوع تجارت بایع باشد، خواه بایع تولید کننده باشد یا نباشد، شرط ضمنی وجود دارد مبنی بر اینکه کالا بایستی به شکل معقولی برای آن هدف خاص مناسب باشد. ۲. جایی که کالا با توصیف و از بایعی که تاجر همان نوع کالا است، خریده می‌شود، خواه خود بایع تولید کننده باشد یا نباشد، یک شرط ضمنی مبنی بر اینکه کالا بایستی کیفیت تجاری داشته باشد، وجود دارد، اما اگر خریدار کالا را امتحان کرده باشد، در مورد عیوبی که با آن امتحان می‌بایست کشف شوند، شرط ضمنی وجود ندارد». در حقوق انگلستان در خصوص این نوع تعیین مبیع صحبتی نشده و متون حقوقی در این زمینه ساکت است، اما به نظر می‌رسد بتوان جدای از اینکه این شیوه تا به حال برای تعیین مبیع در بیع کلی فی‌الذمه شناسایی شده است یا نه، آن را به عنوان شیوه جدیدی در تعیین مبیع شناسایی کرد.

بحث و نتیجه‌گیری

بیع کلی فی‌الذمه امروزه از متداول‌ترین اقسام قراردادها در تجارت داخلی و بین‌المللی است. در سیستم‌های حقوقی مطالعه‌شده بیع کلی فی‌الذمه یکی از اقسام سه‌گانه بیع است. سیستم‌های گوناگون حقوقی با برداشت‌هایی که از عرف جوامع متداول خود دارند، برخوردهای مشترک و بعضاً متفاوتی با قواعد این بیع داشته‌اند. از جمله مسائلی که در این بیع دارای اهمیت است، لزوم تعیین مبیع و چگونگی آن است. تعیین نشدن مبیع باعث بطلان بیع است. در حقوق ایران مبیع از طریق توصیف و از روی نمونه تعیین می‌شود. در حقوق مصر در کنار تعیین از طریق بیان توصیف، تعیین از راه اقرار مشتری بر علم به مبیع و تعیین از روی نمونه نیز امکان دارد. در حقوق انگلستان تعیین مبیع ممکن است از طریق توصیف، نمونه یا قید مناسب بودن برای هدف خاصی باشد. تعیین مبیع از راه این قید که مناسب برای هدف

حلی، ابی جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادریس (۱۴۱۰).
النسائر. جلد ۲. چاپ دوم. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

حلی، یوسف بن علی بن مطهر، معروف به علامه حلی (۱۳۷۲).
تبصرة المتعلمین فی احکام دین. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی اسلامیته.

خمیس خضر (۱۹۷۲). عقد البیع فی القانون المدني. چاپ اول. قاهره:
مکتبه القاهره الحدیثه.

خضیر، عبدالکریم (۱۹۹۳). کتاب البیع (۳). شرح. الموطا. قاهره.

سنهوری، عبدالرزاق احمد (۲۰۰۹). الوسيط فی الشرح القانون المدني
الجدید ۱. جلد ۱ و ۴. چاپ دوم از دوره جدید. بیروت: منشورات حلی
الحقوقیه.

سلطان، أنور (۱۹۹۲). العقود المسماة، شرح عقدی البیع و المقایضه،
دراسة المقارنة فی القانون المصری و اللبنائی. چاپ اول. بیروت: دارالنهضة
العربی للطباعة والنشر.

شهبیدی، مهدی (۱۳۸۰). حقوق مدنی، تشکیل قراردادها و تعهدات.
چاپ اول. تهران: انتشارات مجد.

----- (۱۳۸۶). حقوق مدنی ۶، عقود معین ۱، (بیع، معاوضه،
اجاره، جعالة، قرض و صلح). چاپ هشتم. تهران: انتشارات مجد.

صفائی، سید حسن (۱۳۸۵). دوره مقدماتی حقوق مدنی قواعد
عمومی قراردادها. جلد ۲. چاپ چهارم. تهران: نشر میزان.

طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۲۴). عروه الوثقی مع تعلیقات.
جلد ۵ و ۶. چاپ دوم. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

----- (۱۳۷۸). حاشیه مکاسب. قسمت دوم. چاپ اول. قم:
انتشارات اسماعیلیان.

طرابلسی، قاضی عبد العزیز بن براج (۱۴۰۶). المهدب. جلد ۱. چاپ
نخست. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸). مجمع البحرین. جلد ۱. چاپ دوم. قم:
دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

طوسی، ابی جعفر بن محمد بن حسن بن علی (۱۴۰۰). النهایه فی
مجرد فقه و الفتاوی. چاپ اول. قم: انتشارات قدس محمدی.

----- (۱۳۷۸). الميسوط فی الفقه امامیه. جلد ۲. چاپ اول. قم:
مکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.

عاملی، ابی عبدالله شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی (۱۳۸۰).
اللمعة الدمشقیة. جلد ۱. چاپ شانزدهم. قم: انتشارات دارالفکر.

العدوی، جلال (۱۹۸۸). عقد البیع. چاپ اول. قاهره.

قاسم، محمد حسن (۲۰۰۸). القانون المدني - العقود المسماة، البیع،
التأمين (الضمان)، الإيجار، دراسة مقارنة. چاپ اول. بیروت: منشورات
الحلی الحقوقیه.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹). قواعد عمومی قراردادها. جلد ۲. چاپ پنجم.
تهران: شرکت سهامی انتشار.

خاصی باشد، شیوه مناسبی برای تعیین بیع است و در صورتی
که بیع از این طریق معلوم شود، مشکلات مربوط به تطبیق بیع
و رساندن مشتری به هدف قراردادی را به دنبال دارد و مسائل
متعددی را حل خواهد کرد. در حقوق ایران هم از این روش
می توان به عنوان روش مناسبی برای تعیین بیع استفاده کرد.
تعیین بیع از طریق اقرار مشتری به علم به بیع اصالت ندارد و
خود بر اساس این است که مشتری از راه های متعارف دیگر علم
به بیع پیدا کرده باشد و اقرار او به علم به بیع اماره ای از تعیین
بیع به شیوه های متعارف دیگر است. با اقرار مشتری به علم به
بیع احتیاجی به بیان شیوه حصول علم نیست.

منابع

أبوسعود، رمضان محمد (۲۰۱۰). شرح احکام القانون المدني،
العقود المسماة- البیع و المقایضه و الايجار و التأمين. چاپ اول. بیروت:
منشورات الحلبي الحقوقه.

أسدی، ابی منصور حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی). (۱۴۱۳).
مختلف الشیعه فی احکام الشریعه. جلد ۵. چاپ اول. قم: تحقیق و نشر
مؤسسه النشر الاسلامی.

امام خمینی (۱۳۶۸). تحریر الوسیله. مترجم اسلامی، علی. جلد ۲.
چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

امامی، سید حسن (۱۳۶۴). حقوق مدنی. جلد ۱ و ۲. چاپ چهارم.
تهران: انتشارات اسلامی.

انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۸۵). مکاسب. جلد ۲. چاپ چهارم. قم:
مؤسسه مطبوعات دینی.

ابن اطفیش، علامه محمد یوسف (۱۴۰۷). شرح کتاب النیل و شفاء
العلیل. قسمت دوم از جلد ۸.

توفیق قرح (۲۰۰۲). النظرية العامة للالتزام - مصادر الالتزام، أحكام
الالتزام (مع مقارنة بين القوانين العربية). جلد ۱. چاپ دوم. بیروت:
منشورات حلبي الحقوقیه.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۲). صد مقاله در روش علم
حقوق. چاپ اول. تهران: کتابخانه گنج دانش.

----- (۱۳۸۲). فن استدلال منطقی حقوق اسلام. چاپ اول. تهران:
کتابخانه گنج دانش.

----- (۱۳۸۶). الفسار. جلد ۲. چاپ اول. تهران: کتابخانه گنج
دانش.

جمیل شرقاوی (۱۹۷۵). شرح العقود المدنیة، البیع و المقایضه. قاهره.
حلی، ابی صلاح (۱۴۰۳ ق). الکافی فی الفقه. تحقیق اسنادی، رضا.
چاپ اول. اصفهان: کتابخانه عمومی امیرالمومنین (ع).

- (۱۳۸۱). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. چاپ هفتم. تهران: نشر میزان.
- (۱۳۸۴). حقوق مدنی، دوره عقود معین. جلد ۱. چاپ نهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- (۱۳۸۵). دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی، قرارداد- ایقاع. چاپ یازدهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محقق حلی، ابولقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی (۱۳۷۳). شرایع الاسلام فی المسائل حلال و الحرام، مع التعليقات سيد صادق شیرازی. جلد ۱. چاپ نخست. تهران: انتشارات استقلال.
- مرقس، سلیمان (۱۹۹۸). الوافی فی الشرح القانون المدنی ۳- فی العقود المسماة- عقد البيع. جلد ۱. چاپ اول. بیروت: دارالکتب الحقیقیه. منصور، مصطفی منصور (۱۹۵۶). مذاکرات فی القانون المدنی، العقود المسماة- البيع و المقایضه و الایجار. چاپ اول. قاهره. مهدی، نزیه (۱۹۹۰). الالتزام قبل التعاقدی بالإدلاء بالبیانات المتعلقة بالعقد و تطبیقاته علی بعض أنواع العقود (دراسه فقهیه قضائیه مقارنه). چاپ نخست. بیروت: دارالنهضة العربیه.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۷۳). الجواهر الکلام فی الشرح الشرائع الاسلام. جلد ۲۲، ۲۳ و ۲۴. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- یوسفی، زین الدین ابی علی الحسن بن ابی طالب ابن ابی مجد (۱۴۱۰). کشف الرموز. جلد ۱. چاپ اول. قم: مؤسسه شر اسلامی.

- Atyahs, P., Adams, J., & MacQueen, H. (2010). Atiyah's Sale of goods. Harlow, England New York: Longman Pearson.
- Marsh, P. D. V (1994). *Comparative contract law*. England, France, Germany, England. Gower Publishing.
- Mackendrick, E. (2009). *Contract law, 8th Edution*, London: Palgrave Macmillan.
- Sale of Goods Contract Law, *Sale of Goods & Contract Law, Law Firm*, London UK., Defines, Sale Of Goods.
- Sale Of Goods Contract Law, Sale Of Goods & contract Law, Law firm*, London UK defines, Sale Of Goods.
- Stone, R. (2009). *The modern law of contract*. 8 edution. London: Routledge – Cavendish.
- Stone, R. (1995). *Contract Law*. London: Cavendish Publishing.